

راجع باحوال

حکیم عمر خیام نیشابوری

حکیم ابوالفتح عمر بن ابراهیم خیام یا خیامی نیشابوری از بزرگترین فضیای ایران و از تابنده ترین ستارگان قدر اولی است که در آسمان معارف و ادبیات مشرق اسلامی ظهور کرده و بواسطه گذاردن نام بلندی از خود در تاریخ ایران و چند رساله حکمتی بفارسی و عربی و نظم یک رشته رباعیات آبدار دانشین در شرق و غرب عالم اسم وطن خویش را نیز توأم با ذکر جمیل خودمشهور خاص و عام کرده است.

در باب خیام و رباعیات او رسائل و کتب و مقالات بسیار بالسنه مختلفه عالم نگاشته شده و سالی نیست که در این موضوعات رساله یا کتابی لااقل یکی از زبانهای امروزه برشته تالیف در نیاید اما بدبختانه با نهایت شهرتی که این حکیم جلیل القدر حاصل کرده و اقبالی که از طرف غالب فضلا برنده کردن نام و نشان او میشود احوالش چندان روشن نیست و هنوز در باب بسیاری از حوادث زندگانی او مجهولاتی باقی است که حل آنها بانداشتن دست رسی بمنابع موقفه و کتب و نوشته های نزدیک بهمد آن حکیم علی المعجاله غیر میسر می نماید .

نگارنده چندی قبل بمناسبتی در شماره ۳۳۶۵ جریده ایران مورخه ۵ آبانماه ۱۳۰۹ مقاله مختصری بعنوان : «چند نکته تازه در باب خیام» منتشر کردم و چون از آن تاریخ بعد یکی دو سه نکته دیگر هم راجع بحکیم مزبور بر خورده ام مطالب مهمه مقاله مذکور در فوق را با این نکات جدید تلفیق کرده منتشر میسازم تا اگر

خوانندگان معظم هم راجع باحوال حکیم بلند سخن نیشابوری
معلومات دیگری دارند مرقوم فرمایند و بروشن ساختن احوال این
مرد نامی که از افتخارات بزرگ تاریخ ماست خدمتی نمایند .

۱ - آیا خیام لوگری است یا نیشابوری ؟

دکتر فریدریخ روزن (۱) ناشریک طبع از رباعیات عمر خیام
باستناد قول گلیوس (۲) عالم هلندی این حکیم را لوگری دانسته
است و چندان اعتنائی باشتهار حکیم نیشابوری بودن و شهادت قریب
بانفاق مورخین در این خصوص نکرده و اشتباه مضحك گلیوس را
صحیح شمرده و اظهار تعجب نموده است که از عهد گلیوس بعد
یعنی در ظرف سه قرن که از زمان او میگذرد چرا دیگران رأی
او را در خصوص لوگری شمردن خیام مورد توجه قرار نداده اند.

۵۸۹

گلیوس از این عبارت **علامة قطب الدین شیرازی** در مقدمه
کتاب **تحفة الشامیه** که گوید : «ومنهم (یعنی از منجمین ،قیم دربار
ملکشاه سلجوقی) عمرالخیام والحکیم اللوگری » خیال کرده است
که الحکیم اللوگری صفت عمرالخیام است و واو عطف بین (عمر
الخیام) و (الحکیم اللوگری) را که شاید از نسخه‌ای که او دیده
ساقط شده بوده بهیچ شمرده و تصور کرده است که مقصود علامه
شیرازی این است که عمر خیام از مردم لوگر است و (دکتر
روزن) هم باستناد اینکه حکیم لوگری ناشناخت است و در کتب
قدیمه مثل کامل التواریخ ابن الاثیر اسمی از او نیست و چنین پنداشته
است که خیام لوگری است در صورتیکه تمام این تصورات باطل
است و حکیم **ابو العباس لوگری** یکی از اجلة منجمین و حکمای

همعصر خیام بوده و با خیام در خدمت ملکشاه سلجوقی میزیسته و علامه قطب الدین در یکی دیگر از تالیفات خود یعنی در اختیارات مظفری نام او را جداگانه می برد و بمعاصر بودن او با خیام تصریح میکند (۱) و شرح حال این حکیم ابو العباس لوگری در کتاب تتمه صوان الحکمه تألیف ابوالحسن علی بن زید بیهقی و نزهة الارواح یعنی تاریخ الحکمای شمس الدین شهرزوری مندرج است و از بیان بیهقی که شهرزوری هم عین آنرا نقل میکند چنین برمی آید که لوگری شاگرد بهمنیار بن مرزبان آذربایجانی (متوفی ۴۵۸) از تلامذه شیخ الرئیس ابوعلی سینا و همعصر با حکیم عمر خیام بوده و شعر نیکو میگفته و در پیری نایبنا شده است .

بنا بر این معلوم میشود که حکیم لوگری ناشناخت نیست و با خیام جز معاصر وهم مشرب بودن نسبت دیگر ندارد و عبارت علامه قطب الدین هم چنانکه در ذیل صفحه ۵۶ از رباعیات طبع دکتر روزن اشاره شده : « ومنهم عمر الخيام والحکيم اللوگری » است با اثبات او عطف بعلاوه در نیشابوری بودن خیام شبهه ای نیست چه علاوه بر شهرت او باین نسبت و شیاع این امر ابوالحسن بیهقی که از معاصرین خیام بوده و در جوانی محضر حکیم مزبور را درک کرده خیام را نیشابوری المولد والاباء می نویسد بعلاوه خاندان حکیم خیام در نیشابور اقامت داشته اند و امام محمد بغدادی از اجله علمای و فقهای که داماد عمر خیام بوده (این مطلب از تتمه صوان الحکمه و یکی از رسائل رشید الدین وطواط برمی آید) در سال ۵۳۹ یعنی ۲۲ سال بعد از فوت حکیم که وطواط باو مراسله ای نگاشته در نیشابور مقیم

۵۹۰

(۱) رجوع کنید به . Cat.desmss pers.del'Inst.des lang.orient تالیف

بوده است (۱).

۲- آیا خیام شاگرد ابو علی سینا بوده؟

یکی از مسائل مهمی که از مطالعه بعضی از رسائل خیام و اشارات دیگر بر می آید شاگرد بودن خیام است نسبت بشیخ الرئیس ابو علی حسین بن عبدالله بن سینا و شرح این نکته بقرار ذیل است:

۱ - در رساله **کون و تکلیف** (۲) که خیام آنرا بهر بی در

سال ۴۷۳ در جواب یکی از شاگردان شیخ الرئیس یعنی در جواب

ابونصر محمد بن عبدالرحیم نسوی که در آن تاریخ در یکی از نواحی

فارس قاضی بوده نوشته صریحاً شیخ الرئیس را معلم خود می گوید

و در باب یکی از مسائل حکمتی چنین می نویسد: « بدان که این

مسئله از مسائلی است که اکثر مردم در آن متحیر مانده اند تا

آنجا که عاقلی نیست که در این باب تحمیر او را بستموه نیاورده باشد

۵۹۱

شاید من **ومعلم من افضل المتأخرین** شیخ الرئیس ابو علی حسین بن

عبدالله بن سینای بخاری اعلی الله درجه که در این خصوص امعان

نظر کردیم مباحثه ما را بمطلبی رسانده که نفس ما را قانع کرده

و این یا از راه ضعف نفوس ما بوده است که بچیز رکبک باطل

خوش ظاهر فریفته میشود و یا بر اثر خود کلام و حیثیت آن است

که نفس در مقابل آن جز قانع شدن چاره ای ندارد ، «

۲ - این بیان صریح است در اینکه خیام شاگرد ابو علی سینا

بوده و غیر از این فقره که کلام خود خیام است و از قبیل اظهار ادب

(۱) مجموعه رسائل عربی و طواط ص ۷۱ ج ۱

(۲) رساله کون و تکلیف در جزء یک عدد دیگر از رسائل حکمتی باسم

جامع البدایع بسال ۱۳۳ هجری قمری در مصر بطبع رسیده و رساله کون و تکلیف

رساله سیزدهم از آن مجموعه است از صفحه ۱۶۵ تا ۱۷۵ و مطلب فوق در صفحه

۱۷۵ از آن مجموعه درج شده .

نسبت بشیخ‌الرئیس و تفخیم و غیره نیست در ترجمه فارسی کتاب مجالس النفائس تألیف امیرعلیشیر نوآئی که در سال ۱۸۹۶ بترکی جغتائی نگاشته و در ۹۲۸ بنام سلطان سلیم اول عثمانی و بقلم شاه‌محمد قزوینی بفارسی ترجمه شده در روضه اول از دو روضه ای که مترجم باصل کتاب امیرعلیشیرافزوده شرح مختصری از حال خیام هست که عیناً نقل میشود :

«عمر خیام ، از شاگردان ابو علی سیناست و ملازم سلطان ملک‌شاه سلجوقی بوده و از تصانیف او رباعیات خیام مشهورست و رسایل او در حکمت نیز مشهورست». این فقره که لابد شاه‌محمد قزوینی آنرا از منبعی قدیمی نقل کرده نیز مؤیدی است بر هلمی ابو علی سینا نسبت بحکیم عمر خیام ،

۵۹۲

۳ - تعلق حکیم عمر خیام بافکار و آراء حکمتی ابو علی سینا و ترجمه بعضی از نوشته‌های او بفارسی و دفاع از مقام استادی شیخ نیز مؤید دیگری بر این مطلب است بشرح ذیل :

الف - خیام با اینکه او رادر حکمت نظیر ابوعلی سینا می‌شمرده و در این خصوص باو مثل می‌زده‌اند بشهادت ابوالحسن بیهقی تا دقیقه آخر حیات کتاب شفای شیخ را مطالعه مینموده است .

ب - در سال ۴۷۲ که خیام در اصفهان بوده بدر خواست جماعتی از دوستان یکی از خطابه‌های شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا را از عربی بفارسی نقل کرده و اصل این خطابه و ترجمه فارسی آن (قریب شش ورق بقطع کوچک) در مجموعه‌ای از رسایل در تصرف حضرت آقای حاج سید نصرالله تقوی مدظله است و دوست فاضل بنده آقای میرزا مجتبی خان مینوی ترجمه آنرا از آن مجموعه برای خود نویسانده و آنرا برای استفاده لطفاً تحت اختیار نگارنده

گذاشتند و نسخه‌ای از آن نیز در کتابخانه مدرسه ناصری در جزء
مجموعه‌ای از رسائل هست واصل و ترجمه آن در همین شماره مجله
شرق طبع شده

ج - امیر عضد الدین فرامرز بن امیر علاء الدوئه علی
(۴۸۸-۵۳۶) عمه زاده جلال الدین ملک‌شاه سلجوقی و از دیالمة کاکویه
یزد که امیری دانشمند و دانش دوست بوده و بشهادت بیهقی و حاجی
خليفة تألیفی بنام **مهجة التوحید** داشته و در خدمت سنجر به عزت
تمام میزیسته و بالاخره هم در رکاب این سلطان در جهاد کفار
قراختائی در جنگ قطوان (در ۵۳۶) بقتل رسیده از طرفداران **ابو
البركات هبة الله بن علی بن ملکا** (وفات او در اواسط ماه ششم) طیب
و حکیم بغدادی مشهور محسوب میشده و از آراء این طیب که در
یکی از مسائل حکمتی بر ابوعلی سینا اعتراضاتی کرده بوده دفاع
مینموده و در این خصوص با خیم مباحثه کرده و بعمر خیم گفته
است که چه میگوئی در اعتراضات ابو البركات بر ابوعلی ، عمر
خیم گفته است که ابو البركات سخنان ابوعلی را نفهمیده است و
او را رتبه یافت کلام ابوعلی نیست چگونه رتبه اعتراض باشد .
و در سر همین موضوع بین امیر عضد الدین و خیم گفته‌گو شده
و بالاخره خیم رنجیده از محضر امیر عضد الدین خارج شده است (۱)
از ملاحظه این قراین که ذکر کردیم تا حدی مسئله شاگردی
خیم و تعلق او بمقام استادی و افکار حکمتی شیخ الرئیس ابوعلی
سینا واضح میشود فقط اشکالی که ظاهراً باقیست بعد زمانی مابین این دو
حکیم است و این اشکال ظاهری شاگردی خیم را نسبت بشیخ الرئیس

(۱) برای تفصیل این موضوع رجوع کنید بکتاب *تتمة صوان الحکمة بیهقی*
و نزهة الارواح شهرزوری و ترجمه فارسی آن.

تا حدی مستبعد مینماید چه وفات ابوعلی سینا محققاً در سال ۴۲۸ اتفاق افتاده و وفات خیام بین ۵۰۸ و ۵۳۰ و با احتمال قوی در ۵۱۷ بوده است، در صورت صحت شاگردی خیام نسبت بابو علی سینا باید حکیم نیشابوری چند صباحی در سنین آخر عمر شیخ‌الرئیس یعنی در ایامی که ابن حکیم در اصفهان اقامت داشته (مابین ۴۱۲ و ۴۲۸) محضر او را درک کرده باشد. حال اگر فرض کنیم که عمر خیام در یکی دو سال آخر عمر شیخ‌الرئیس خدمت او شاگردی کرده یعنی در ۴۲۷ یا ۴۲۸ چون خود او در ۵۱۷ بدزود زندگانی نموده بایستی قریب ۸۹ سال دیگر به از ۴۲۸ در حیات بوده باشد و در صورتیکه در سال ۴۲۸ سن او را بیست بگیریم مدت عمر او بالغ بر ۱۱۰ سال و تاریخ تولد او در عشر اول ماه پنجم واقع میشود و این امر با وجود قراینی که در دست است و نبودن دلیلی بر رد آن از امور ممکنه است و يك صد و ده سال یا قدری بیشتر عمر کردن از محالات نیست بخصوص که قراین دیگری هم بر اثبات مطلب فوق بدست هست بشرح ذیل :

اولا - عموم مورخین و مؤلفین کتب نجوم و تقویم منفقند بر اینکه در سال ۴۶۷ سلطان جلال‌الدین ملک‌شاه سلجوقی و نظام الملك برای اصلاح تقویم و وضع تاریخ جلالی عده‌ای از حکماء و منجمین مثل عمر خیام نیشابوری و ابو حانم مظفر اسفزاری و حکیم ابو العباس او کری و حکیم عبدالرحمن خازنی و میمون بن نجیب واسطی را در اصفهان مجتمع کردند و ایشان باین کار قیام نمودند. در میان این جماعت که همه از اجاء فضلاى آن عصر بوده اند عمر خیام ظاهراً از همه محترمتر بوده چنانکه ابن الاثیر نام او را مقدم بر اسامی اسفزاری و واسطی میبرد و تعدیل تقویم

جلالی هم بعد ها با اسم خيام شهرت يافته و اين نکته مي فهمانند که خيام در تاريخ ۴۶۷ از فضلاي مبرز و از حکماء و منجمين مشاراليه بالبنان بوده که براي کاري بآن مهمي منظور نظر ملکشاه و نظام الملک قرار ميگرفته است .

در آن ايام که زمان منتهي بسط علم و فضل بوده و در هر گوشه و کنار هزاران عالم فاضل استاد موجود و بکار اشاعه معارف اشتغال داشته اند مردم جوان تازه کار را براي اين گونه امور علمي دولتي مهم اختيار نمي کرده اند و همين نکته مي فهمانند که خيام در سال ۴۶۷ نسبت مسن بوده و ظاهراً سن او از پنجاه که در آن ادوار هنوز دوره جواني شمرده ميشده تجاوز مي نموده است .

ثانياً - چنانکه پيش اشاره کرديم خيام در سال ۴۷۳ رساله کون و تکليف را بخواش يکي از شاگردان شيخ الرئيس يعني ابونصر محمد بن عبدالرحيم نسوي نگاشته است . از تجليلي که نسوي از خيام ميکند و قطعه شعري که در مدح او بنظم آورده بخوبي معلوم ميشود که خيام در ۴۷۳ از بزرگترين استادان حکيم عصر خود بوده تا آنجا که يکي از شاگردان شيخ الرئيس رفع اشکالات حکمتي خود را بانهايت خضوع و توقير از او ميخواهد و خيام را علامه و حکيم مي نامد بعلاوه در صورتیکه در سال ۴۷۳ يکي از شاگردان ابوعلی سينا که نسبت بخيام تا اين اندازه خضوع و تواضع ميکند موجود و باخيام مربوط بوده چه دليل دارد که خيام خود عصر ابوعلی سينا را درک نکرده باشد حال اگر خيام بعد از ۴۶۷ و ۴۷۳ قريب نيم قرن ديگر زنده مانده است دليلي نمي تواند شد بر اينکه نيم قرن قبل از آن هم محضر استاد اجل شيخ الرئيس ابوعلی سينا را در اواخر عمر او درک نکرده باشد .

باری غرض نگارنده این نیست که بگوید حتماً خیام شاگرد شیخ‌الرئیس بوده بلکه مقصودم ذکر يك سلسله قرآینی است بر تأیید این مطلب تاموضوع فوق مطرح بحث گردد و یا بیاقتن اسناد دیگری صحت یا سقم این قضیه مبرهن شود.

۲ - ابوالحسن بیهقی و خیام

خسرو ابرقوهی مؤلف کتاب فردوس التواریخ از ابوالحسن بیهقی یعنی علی بن زید بیهقی معروف بابن فندق (تولد او در ۲۷ شعبان ۴۹۹ و وفاتش در ۵۶۵) صاحب تصانیف معتبر مثل مشارب التجارب و تمة صوان الحکمة و شاح دمیة القصر و تاریخ بیهق و جوامع الاحکام در نجوم و غیرها نقل میکند که در سال ۵۰۵ بمجلس امام عمر خیام درآمده و خیام معنی بیتی از حماسه او تمام را از او پرسیده و بیهقی آن بیت را برای خیام معنی و تشریح کرده است (۱) این جمله را خسرو ابرقوهی از کتاب تمة صوان الحکمة تالیف بیهقی نقل کرده و در نسخه ای از آن کتاب که نگارنده دیدم و تعلق بکتابخانه آستانه رضوی مشهد دارد بجای سال ۵۰۵ سه و پنج خمسائه نوشته شده و در آنجا بیهقی می گوید که خیام علاوه بر معنی شعر حماسه از او مقداری نیز راجع بقسی و اوتار و غیرها سئوالات کرده است.

۵۹۶

بفرض صحت هر يك از دو سال ۵۰۵ و ۵۰۷ ملاقات بیهقی با خیام در این سنوات صحیح بنظر نمی آید چه بیهقی بتصریح خود در ۲۷ شعبان ۴۹۹ تولد شده و در ۵۰۵ شش سال و نیم و در ۵۰۷ هشت

(۱) رجوع کنید بکتاب المظفریه ص ۲۳۵ - ۲۳۶ طبع بطراز بورك و تاریخ ادبیات ایران تالیف پره ور برون جلد دوم و حواشی چهار مقاله بقلم استاد علامه حضرت آقای میرزا محمد خان قزوینی ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

سال ونیم داشته و طفل شش سال ونیمه یا هشت سال و نیمه قابل تشریح بیت حماسه بآن ترتیبی که بیهقی مدعی است و بیان قسی و اوتار نیست آن هم در محضر علامه استاد مسنی مثل خیام . حضرت علامه استادی آقای آقا میرزا محمدخان قزوینی مد ظله العالی در مقدمه خطی که بر تاریخ بیهق تألیف همین بیهقی نگاشته اند این مطلب را مستبعد شمرده و برای رفع اشکال آن مرقوم داشته اند که ممکن است این سؤال خیام را از بیهقی از قبیل تشویقی بگیریم که يك نفر استاد خواسته است از يك طفل درس خوان بنماید نه از قبیل ملاقات و مباحثه دو نفر همشان .

قبول این توجیه هم بمشکل بر میخورد چه علاوه بر اینکه درك مطالب عالیّه فوق برای يك طفل هفت هشت ساله ممکن نیست بیهقی در شرح حالیکه از خود در مقدمه مشارب التجارب نوشته بوده و یا قوت آنرا عیناً در جلد پنجم از معجم الادبا نقل میکند در ۲۷ شعبان ۱۰۹۹ در قصبه سبزوار بیهق تولدیافته و با پدر خود در خردی بقریه ششتمند از قرای سبزوار باملاک پدری آمده و تا ۱۰۱۴ در آنجا بوده و با پدر در ۱۰۱۴ بنیشابور سفر کرده و در محرم ۱۰۱۶ بر سر درس امام احمد بن محمد میدانی معروف حاضر شده و در سلخ جمادی الاخری ۱۰۱۷ پدرش در آنجا مرده و در ذی الحججه ۱۰۱۸ از نیشابور بمرورفته است (۱).

این جمله می فهماند که بیهقی قیل از ۱۰۱۴ از سبزوار بیرون نرفته بوده و در این تاریخ است که بنیشابور آمده و از ۱۰۱۴ تا ۱۰۱۸ در نیشابور اقامت داشته و احتمال کلمی میرود که در همین فاصله بمجلس امام عمر خیام رسیده باشد و در این صورت دیگر

اشکال فوق بر طرف میشود و تصور نگارنده این است که سنه سبع و خمسائه که در نسخه آستانه ضبط است اصلاً سنه سبع [عشر] و خمسائه بوده است و کلمه عشر از قلم ناسخ افتاده بخصوص که این نسخه بسیار مغلوط و پاره‌ای مواضع آن لایقرء است و خطایا صواب این تصور از ملاحظه سایر نسخ این کتاب مثلاً نسخه لیدن واضح خواهد شد .

۴ - تاریخ وفات خیام

یکی از مجهولات مهمیکه در ترجمه احوال حکیم عمر خیام باقیست تاریخ فوت اوست و عجیب این است که وفات مردی باین جلالت قدر و شهرت را هیچک از مورخین که شرح زندگانی او را نوشته اند ضبط نکرده و از سال ۵۰۸ هجری بعد که نظامی عروضی در چهار مقاله بزنده بودن خیام در آن سال اشاره میکند دیگر اطلاعی از این حکیم بدست نیست و نمیدانیم که او تا چه مدت دیگر حیات داشته همینقدر باز از چهار مقاله معلوم میشود که در سال ۵۳۰ هجری چندین سال بوده است که خیام زندگانی را بدرود گفته بوده .

۵۹۸

احمد بن نصراله تنوی مؤلف کتاب تاریخ الفی که آن کتاب را بنام اکبر شاه گورکانی تألیف کرده وفات حکیم عمر خیام را در ضمن وقایع سال چهار صد و نود و هشت بعد از رحلت حضرت رسول یعنی سال ۵۰۹ هجری نوشته و غریب این است که ژوکوفسکی (۱) در المظفریه و تبیع او پروفیسور برون در تاریخ ادبیات ایران و حضرت استادی آقا میرزا محمدخان قزوینی در حواشی چهار مقاله که عبارت تنوی را نقل

کرده اند هیچکدام متعرض این نکته نشده اند که تتوی وفات خیام را در سال ۵۰۹ هجری دانسته و شرح حال او را در ذیل حوادث این سال آورده است .

معمولاً مستشرقین اروپائی وفات خیام را در سال ۱۷ هجری قرار میدهند و چون این تاریخ در منابع مشهوره شرقی که در دست است وجود ندارد حضرت علامه استادی آقای آقامیرزا محمد خان قزوینی آنرا بهمین دلیل که باشند موثقی همراه زیست تردید فرموده اند .

تا اینجا که برینده نگارنده معلوم شد اول دفعه این تاریخ را مستشرق معروف انگلیسی **تماس هاید** (۱) در کتاب تاریخ مذهب فارسی ها و پارتها و مد های قدیم که در ۱۷۰۰ میلادی بزبان لاتینی انتشار یافته ذکر کرده است و قطعاً منبع اطلاع او در این باب يك کتاب فارسی بوده چه او که سمت کتابداری کتابخانه **بودلین** (۲) و معلم عبری و عربی را در دارالفنون **اکسفورد** داشته این مطلب را در کتاب خود بعبارت فارسی نقل میکند و عین نقل او این است :

« وفات ملك الحكما و سلطان العلماء و قدوة الفضلا علامه خواجه عمر

خیام در سنه سبع عشر و خمس مایه بوده است در نیشابور » (۳)

این عبارت می فهماند که ماخذ مستشرقین اروپائی در اتخاذ سال ۱۷ ه برای وفات خیام نوشته هاید بوده که از يك مأخذ شرقی منقول است و این سال بنظر نگارنده از سال ۵۰۹ ه که تتوی نقل

Thomas Hyde (۱)

Bodleian Library (۲)

(۳) چون کتاب تماس هاید را نگارنده در دست نداشتم این فقره را

از حواشی که علامه سدید B.A. Sedill ot بر ترجمه زیج اولغ يك بفرانسه نوشته

(صفحه ۲۴۴) و آنرا از صفحه ۵۲۹ از کتاب هاید نقل کرده برداشتم .

کرده صحیح تر می نماید و اگر نسخ دیگر کتاب تتمه صوان الحکمه بیهقی در دسترس بود سال ملاقات او با خیام بمحقق معلوم می شد و در صورت تأیید حدس نگارنده در باب سال ۵۱۷ هـ (بجای ۵۰۷) تاریخ وفات خیام نیز تا حدی روشن تر می گردید.

۵- بعضی مقالات و رسائل متفرق از خیام

مترجمین احوال حکیم عمر خیام با و رسائل و مقالات چند نسبت داده اند که مجموع آنها را حضرت علامه اسناد آقای آقامیرزا محمد خان قزوینی در حواشی چهارمقاله متعرض شده اند و بعضی از آنها در دست و پاره‌ای نیز بطبع رسیده است غرض ما در اینجا تعداد آنها نیست بلکه اشاره ایست یکی دو نکته در این خصوص و ذکر چند رساله و مقاله که در ایران در جزء مجموعه های خطی از خیام وجود دارد و یا در مصر بطبع رسیده.

۶۰۰

۱- احمد بن نصرالله تتوی در تاریخ الفی کتابی بخیم نسبت می دهد بشرح ذیل: « رساله ای مسمی بمیزان الحکم در بیان یافتن قیمت چیز های مرصع بدون گنیدن جواهر از آن ». این رساله بقیده نگارنده همان رساله ایست که در کتابخانه گوته (۱) در آلمان تحت نمرة ۱۱۵۸ محفوظ و عنوان آن چنین است: رساله فی الاحتیال لمعرفة مقداری الذهب والفضة فی جسم مرکب منهما » زیرا که موضوع دو رساله یکی است و مقصود بیان همان دستور معروف ارشمیدس و ترازوی اوست. در عبارت تاریخ الفی عبارت (میزان الحکم) قطعاً غلط است و صحیح آن (میزان الحکمه) است زیرا که حکم جمع حکمت و بمعنی موعظه و نصیحت و بند و عبارات موجز حکیمانه است و هیچ نسبتی ما بین این جمله یا دستور و

ترازوی ارشمیدس نیست ولی میزان الحکمه اصطلاحی بوده است که علمای ریاضی اسلام بترازوی ارشمیدس اطلاق می کرده اند باین نظر که آن ترازو بحکمت و تدبیر مقدار طلا و نقره جسم مرکب از آن دو یا جواهر اشیاء مرصع را بدون دست زدن بترکیب جسم یاشیئی معین می کرده است .

نگارنده در جزء مجموعه ای از رسائل ریاضی نسخه ای دارم از تألیفات میرزا ابوتراب هندیس از اجله ریاضیون عهد محمد شاه قاجار بخط پسر او میرزا محمد و مؤلف آن رساله یعنی میرزا ابوتراب در باب میزان الحکمه چنین می نویسد :

« واز جمله صنایع عجیبه که در ازمنه سالفه معهود بوده و در این اعصار از میان رفته طریق صنعت میزان الحکمه است و خاصیت غریبه آن میزان آن است که مقادیر اجزای هر جسم مرکبی بدون تحویل وتفکیک اجزای آن باشتعات آن میزان بدست می آید و در زمان ملوک یونان یکی از ملوک اکلیلی مصنوع از طلا و نقره مکلل و مرصع بجواهر بجهت یکی دیگر از ملوک فرستاده و آن پادشاه خواست مقادیر هر یک از طلا و نقره و جواهر آن اکلیل را استعلام نماید بدون آنکه آن اکلیل شکسته شود یکی از حکمای یونان اختراع آن میزان را نمود و عبدالرحمن حازن رساله ای در کیفیت صنعت آن میزان نوشته و تصویر آنرا کشیده قدری از آن رساله الحال در نزد این فقیر موجود است . »

از این عبارت بخوبی معلوم می شود که میزان الحکمه نام ترازو بوده نه نام رساله اگرچه موضوع رساله خیم بیان همان صنعت میزان الحکمه و دستور آن است .

۲ - غیر از تألیقاتی که از خیم در دست است و یا مورخین

از او نقل کرده اند نگارنده رساله ای از او دارم بعربی در پنج ورق بخط نسخ ریز درحل يك مسئله جبری بوسیلهٔ قطوع مخروطی در جواب کسی که آنها را از حکیم سؤال کرده و عنوان آن این است :
هذه رسالة لابن الفتح عمر بن ابراهیم الخیامی .»

رسالهٔ مزور باینکه موضوع آن ریاضی است باز از پاره‌ای مسائل تاریخی و حکمتی خالی نیست و ما ترجمهٔ يك فقره از آنها که بتاریخ علوم ریاضی در میان مسلمین مربوط است در اینجا نقل میکنیم :

«اما ریاضیون قدیم غیر عربی زبان چیزی از این مقوله (یعنی علم جبر و مقابله) پی نبردند و از اطلاعات ایشان در این باب چیزی بما نرسیده و بزبان ما نقل نشده (۱) ولی از متأخرین آشنا بزبان ما اول کسیکه بنوع ثلاثی از این چهارده قسم (یعنی چهارده قسم معادلهٔ جبری که خیام آنها را تعداد کرده) بر خورده **ماهانی** (۲) مهندس است که در حل مقدمهٔ **ایکه** ارشمیدس در کتاب خود آورده بمسئله‌ای مواجه شده و آنها خواسته است با استعمال اصطلاحات علمای جبر حل کند و چون استخراج آن با قطوع مخروطات ممکن نشده آنها ممتنع شمرده و فاضل مزبور با وجود مقام فضل و تقدم او در این فن در حل این مسئله عاجز ماند تا آنکه **ابو جعفر خازن** (۳) ظهور کرد و راه آنها یافت و رساله ای در آن

(۱) مضمون همین مطالب را حاجی خلیفه در کشف الظنون تحت عنوان «علم الجبر والمقابلة» از خیام نقل مینماید .

(۲) ابو عبدالله محمد بن عیسیٰ الماهانی از علمای ریاضی اواسط مایهٔ سوم هجری است .

(۳) ابو جعفر خازن خراسانی از علمای بعد از ماهانی است که درین ۳۵۰

خصوص نگاشت و ابونصر بن عراق (۱) مولى اميرالمؤمنين از مردم خوارزم در حل مقدمه ايکه ارشميدس براي استخراج ضلع مسبع در دايره بکار برده نيز اصطلاحات جبريون را استعمال نموده و معادله‌اي را که ترتيب داده با قطوع مخروطات حل کرده و اين مرد از بزرگان طبقه علمای رياضي بوده است و مسئله‌اي که ابوسهل کوهي (۲) و ابوالوفاء بوزجاني (۳) و ابو حامد صغاني (۴) و جماعتي از رفقای ايشان که در بغداد مقيم دربار عضدالدوله بودند از حل آن عاجز آمدند اين بود که عدد ده را چنان بدو جزء تقسيم کنيد که مجموع مربع آن دو جزء با خارج قسمت جزء بزرگتر بر جزء کوچکتر معادل ۷۲ شود. حل اين مسئله بمعادله‌اي منجر ميشود که مجهول درجه اول با مجهول درجه سوم و دوم و عدد معلوم برابر ميگردد، و اين فضلا مدتهای مديد در حل آن مسئله متحير ماندند تا ابوالجرذ آنرا استخراج کرد و آنرا در کتابخانه ملول ساماني مخزون نمودند. «بعلاوه از اين رساله معلوم ميشود که از ۲۱ قسم معادله جبري که معروف مسلمين بوده فقط يازده قسم آنرا رياضيون قبل از خيام ميشناخته اند ده عدد ديگر را خيام رضع و حل کرده و

۶۰۳

(۱) ابونصر منصور بن علي بن عراق از خاندان آل عراق خوارزم و از بزرگان علمای رياضي قرن چهارم هجري است و او استاد ابوريحان بيروني بوده

(۲) ابوسهل بيژن پسر رستم طبري کوهستاني از علمای رياضي قرن چهارم و از منجمين دربار عضدالدوله ديلمي و پسرش شرف الدوله است و در حدود ۴۰۵ فوت کرده.

(۳) ابوالوفاء محمد بن محمد بوزجاني نيشابوري (۳۲۸-۳۷۶) از بزرگان علمای جبر و مقابله و مثلثات است.

(۴) ابو حامد احمد بن محمد صغاني يا صاغاني از منجمين معاصر عضدالدوله ديلمي است که در ۳۷۹ فوت کرده.

غالب این معادلات اخیر را حکیم بوسیله قطوع مخروطات بجواب رسانده است. خیام در این رساله وعده میکند که اگر فراغتی یابد کتابی در حل و بیان انواع معادلات بنویسد و این کتاب شاید همان رساله جبر و مقابله مشهور او باشد که ویکه (۱) آنرا در ۱۸۵۱ در پاریس بطبع رسانده .

۳ - ترجمه خطبه ابوعلی سینا که در فوق بآن اشاره شد و در همین شماره مجله شرق درج است و یکی از روایات آنرا آقای حاج ملاعباسعلی کیوان قزوینی در سال ۱۳۴۹ هجری قمری با رساله عربی کوچک دیگری که نسبت آن بخیم مسلم نیست در کتاب میوه زندگانی طبع نموده اند (صفحه ۳۲۶ - ۳۵۸ از آن کتاب)

۶۰۴

۴ - رساله وجود بفارسی که آنرا خیام برای فیخرالملک بن مؤیدالملک نوشته و معلوم نشد که این فیخرالملک کیست. پسر ابوبکر مؤیدالملک بن خواجه نظامالملک است یا فیخرالملک ابو الفتح مظفر پسر نظامالملک و وزیر برکیارق و برادر مؤیدالملک که با اشتباه او را پسر مؤیدالملک ضبط کرده اند و یک قسمت از این رساله را نگارنده از جنگی خطی استنساخ و در شماره سوم مجله شرق ص ۱۶۷ - ۱۶۸ درج کرده و در عنوان آن قسمت مسطور است : « قال الحکیم الکامل ابو الفتح بن ابراهیم الخیام فی رساله وضعها فی علم الکلیات للمک العادل فیخر الملک بن مؤید الملک ؟ » . جزء دوم این عبارت مغشوش است معلوم نشد که چرا فیخرالملک را الملک العادل نوشته است .

۵ - رساله ای بعربی در ضرورت تضاد در جواب کسی

۶ - ضیاءالعقلی در موضوع علم کلی . این دو رساله

هم بار سائۀ کون و تکلیف در مجموعۀ جامع البدایع در سال ۱۳۳۰ هجری قمری در مصر بطبع رسیده ، رسائۀ اول از صفحۀ ۱۷۵ تا صفحۀ ۱۸۶ و رسائۀ دوم از صفحۀ ۱۸۶ تا صفحۀ ۱۹۳ در آن مجموعۀ مسطوراست

۶ - آیا واقعاً خیام در نشر علوم بخیل بوده ؟

بیهقی و بنقل از او شهر زوری و تتوی نوشته اند که خیام در اشاعۀ علم و تالیف و تصنیف ضنت و بخل میورزیده و بهمین علت هم از خود آثار قلمی چندان باقی نگذاشته است.

بعلاوة بیهقی میگوید که خیام بر خلاف ابو حاتم مظفر اسفزاری از معاصرین و معارضین حکیم مزبور بر طلبه و مستفیدین علم چندان مشفق و مهربان نبوده و اسفزاری با اینکه در علم مقامش پست تر از خیام بوده نسبت بطلبۀ علم بیشتر برأفت و مهربانی معامله میکرده است .

۶۰۵

در خصوص این نسبت بخل و ضنت که بیهقی بخیام داده و بعد ها دیگران از او نقل کرده اند اگر چه ممکن است صحت هم داشته باشد چون بدقت ملاحظه کنیم تردید ما در قبول صحت آن قوت میگیرد و نماندن تألیفات بزرگی از کسی نیز دلیل بر ضنت او در نشر علوم و معارف نمیشود.

خیام چنانکه از رباعیات و پاره ای بیانات او در رسائل حکمتی و ریاضیش معلوم میشود ظاهراً از کسانی بوده که از اول جوانی با شور و شوق فوق العاده در کلیات معارف عصر خود مطالعه و غور بسیار کرده تا آنجا که بشهادت مورخین در اجزاء حکمت تالی ابو علی سینا شده و در تاریخ و فقه و لغت عالم و در ریاضیات سرآمد اقران زمان خود گردیده و بعد از آنکه بر معلومات بشری احاطه یافته دیده است که باین مقدمات ناقص نمیتواند نفس کنجکاو خود

راقانع کنند وراز این پرده تو در تو را بمسد و وسایل ناچیز مزبو
 مکشوف سازد مخصوصاً وقتی که بقوه ذوق سر شار موشکاف خود
 بی پایانی مجهولات عالم و ضعف قوه ادراک انسانی و ناپایداری و
 کوتاهی عمر و عدم ثبات آثار وجود را دریافته چندان بابقای نام
 و نشان و آثاری از خود اعنا نکرده و بهمه چیز این عالم حتی زادهای
 فکری اصحاب فضل و آداب بنظر حقارت نگریسته است. از کسیکه میگوید:
 آنانکه محیط فضل و آداب شدند در جمع کمال شمع اصحاب شدند
 رزین شب تاریک نبردند برون گفتند فسانه ای و در خواب شدند
 و از گوینده بلند نظری که کلیه ایام حیات انسانی وقیل و قال و
 بحث و جدال افراد آنرا باین بیت خلاصه می کنند و می فرماید :
 آمد شدن تو اندرین عالم چیست آمد مگسی پدید و ناپیدا شد
 چه عجب است اگر بکار افاده اعتنائی نکند و مطابق روش
 کسانی که برای تخلید نام خود در دنیا آثاری از خویش باقی می گذارند
 بتالیف و تصنیفی قیام ننماید .

۶۰۶

عموم کسانی که می خواهند در باب آراء و روش زندگانی
 فکری سابقین خود بخصوص مردمی که مدتها پیش از ایشان بوده و
 با آنان توافق فکری نداشته اند حکمیت کنند اهواء و احساسات شخصی
 و طرز فکر کردن خود را میزان حکمیت قرار می دهند و هر چه را
 که خلاف آن بینند بعلمت منسوب میدارند .

اگر حکیم بلند فکری عالم وجود را از مردم متعارفی دقیق تر
 بنگرد و منبع معلومات خود را برای اظهار نظر در این خصوص
 کافی نیند و مادام العمر در این مرحله متحیر و در التهاب تفحص و تحقیق
 بماند دلیلی نیست بر آنکه در میان نظر بخیل است و با ایمانی که بناچیزی
 وجود خود و ناپایداری آثار نارسای فکر خویش دارد باز در اشاعه معارف
 و تالیف و تصنیف جاهد باشد .

حکیم عمر خیام بتصور نگارنده از این قبیل مردم بوده که تا ضرورتی پیش نمی آمده و محتاج بگذاشتن قلم بر روی کاغذ، آن هم بیشتر برای جواب دادن بتقاضاهای دوستان، نمیشده اقدام بنگاشتن رساله یا کتابی نمی کرده و عدم رأفت او نسبت بطلبه و مستفیدین نیز باید نتیجه همین بی‌اعتنائی بامر عالم و دل گرفتگی از قیل و قال مدرسه و غیرها باشد.

همین حکیم عالی مقام در رساله کوچک جبر و مقابله که در فوق آن اشاره شد و در تصرف نگارنده است عبارتی میگوید که کمال بلندی نظر او را در علم و تفحص حقیقت میرساند و سعه صدر و مقام جلیل او را در فضل مینماید و ترجمه آن عبارت این است: «قبل از آنکه بروشن ساختن مقصود پردازیم ذکر نکته‌ایرا لازم می‌شماریم تا مگر خواننده این رساله را بطلب علوم و دریافت منات مطالبی که بآن پی بردایم تحریض کنیم. بیننده این سطور گمان نبرد که محرك نویسنده در بیان این عبارت خودخواهی و جاه طلبی است، چه این از عادات بینوایان چاپلوس خود ستاست و هیچکس جز دونان بخود ستائی نپردازد. نفوس مردم فرومایه طاقت فرا گرفتن علم فراوان ندارد و بمقداری اندک معجب شده چنین می‌بندارد که حد عالم همان است که ایشان اندوخته اند. از قبول آرائی که ممکن است ما را بخطا اندازد بخدا پناه می‌بریم و آرزو می‌کنیم که رحمت الهی ما را بدرک حقایق ورستگاری و کامیابی بهره‌مند سازد.» این بود خلاصه اطلاعاتی که نگارنده بتدریج بجمع آوری آنها راجع باحوال حکیم و ریاضی دان نامی شرق و شاعر شیرین مقال ایران موفق آمدم امید است که هموطنان دیگر هم هر وقت پاره‌ای از این نکات بر خوردند بنشر آن اقدام فرمایند تا تدریجاً نکات تاریک ترجمه احوال این مرد جلیل القدر روشن شود.